

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

رب اشرح لي صدري و يسر لي امري و احلل عقدة من لساني يفقهوا قولي

### مباحثی به مناسبت میلاد پیامبر اسلام(ص)

امشب به مناسبت میلاد پیامبر(ص) مطالبی راجع به میلاد ایشان مطرح می‌شود.

### انبیای الهی در فضای انتظار مردم متولد شدند

آیا میلاد پیامبر(ص) در جو و فضای اطلاعات و آگاهی و انتظار مردم رخ داد یا اینکه مردم نسبت به تولد ایشان اطلاع و آگاهی نداشتند و منتظر آن حضرت نبودند؟ اگر منتظر تولد ایشان بودند، آیا این حالت انتظار فقط در مکه محصور بود و یا اینکه در مناطق دیگر نیز احتمال تولد ایشان وجود داشت؟ اگر این انتظار فقط در مکه محصور بود، چه کسی و یا چه کسانی این اطلاعات را انتشار داده بودند؟

باید دانست هیچ‌کدام از حجت‌های الهی و انبیا و کسانی که اولوالعزم بودند - تا جایی که در تاریخ نقل شده است- در فضای بی‌اطلاعی مردم به دنیا نیامده‌اند؛ بلکه همگی در فضای انتظار مردم متولد شدند و راجع به آمدنشان اطلاعات منتشر شده بود. در مورد حضرت آدم(ع) نیازی به اطلاعات نیست و حضرت نوح(ع) هم به‌شکل طبیعی در بین مردم ظهور و بروز پیدا کردند؛ یعنی ظهور و بروز ایشان روال عادی و طبیعی داشت؛ اما وقتی به زمان حضرت ابراهیم(ع) می‌رسد، ظهور و بروز ایشان به‌شکل غیر عادی است؛ به این معنا که حاکمیت آن زمان با تولد و به دنیا آمدن ایشان مخالف بود و مبارزه با حضرت از زمانی آغاز شد که مادرشان به ایشان باردار بود. طاغوت زمان به دنبال قتل نوزاد بود. در مورد این واقعه گفته شده نمرود در خواب دید بچه‌ای حکومت او را سرنگون می‌کند؛ اما آیا واقعا چنین اقداماتی علیه فردی که هنوز به دنیا نیامده و یا در شرف تولد است، به‌صرف ترتیب اثر دادن به خواب نمرود است و یا اینکه مردم نیز صاحب اطلاع بودند و نمرود از آن اطلاعات برای اهداف شوم خود استفاده می‌کرد؟ به این معنا که مردم سطح جامعه، منتظر ظهور و بروز چنین پدیده‌ای بودند و از قبل به مردم در ظرف انبیای قبلی اطلاعات داده شده بود. هنگامی که طوفان زمان حضرت نوح(ع) به وقوع پیوست و حضرت نوح(ع) با خوبان زمان خود سوار کشتی شدند و بعد از اتمام طوفان، ایشان به همراه یاوران خود روی زمین مستقر شدند، نقشه الهی باز توسط نوح(ع) و فرزندان

ایشان تبیین می‌شود تا شبکه و جبهه حق، با اطمینان به راه خود ادامه دهد. انبیای الهی شبکه ایمانی را همیشه نسبت به آینده امیدوار نگه می‌داشتند و اصولاً تداوم‌ها همیشه بر پایه و اساس امید است و در فرض ناامیدی، احدی حتی شیطان نیز حرکت را ادامه نمی‌دهد.

### شیطان تلاش می‌کند یقین به موفقیت را به تابعین خودش انتقال دهد

شیطان نسبت به موفقیت خودش در قَسَمی که یاد کرده بود، اهل یقین بود. خداوند متعال از قول شیطان می‌فرماید: «لَا تَخْذَنْ مِنْ عِبَادِكْ نَصِيباً مَفْرُوضاً» (۱)؛ یعنی من از بندگان تو نصیب مفروض خواهم گرفت. نصیب مفروض یعنی اینکه چنین چیزی قطعی است. شیطان همیشه در بین اهل باطل، یقین به موفقیت را القا می‌کند. طبق آیه «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ» (۲) شیطان تلاش می‌کند یقین به موفقیت را به تابعین خودش نیز انتقال بدهد؛ به همین جهت اهل باطل یک عملکرد واحد را - ولو اینکه در مرحله‌ای با شکست مواجه شده باشند - در مرحله بعد نیز به همان شکل ادامه می‌دهند؛ چون شیطان نمی‌گذارد شیوه‌ای که در مرحله قبل با شکست مواجه شد، برای اهل باطل یأس‌آور باشد؛ لذا تابعین در جبهه باطل را در مرحله جدید، برای موفقیت در کار خودش به مرحله یقین و اطمینان به پیروزی می‌رساند.

### دشمنان پیامبران، مترصد تولد آنها بودند

براین اساس اطلاعاتی مبنی بر ظهور و تولد حضرت ابراهیم(ع) و انتشار دین الهی، توسط انبیای قبلی به مردم داده شده است و برای امیدواری مؤمنین، علائم ظهور حضرت نیز بیان می‌شود و نمرود براساس همین اطلاعات، جهت کشف و پیدا کردن این پیامبر بزرگ الهی اقدام می‌کند. عین همین ماجرا در عصر حضرت موسی(ع) مقارن با تولد ایشان رخ می‌دهد. لذا حضرت ابراهیم(ع) درون یک غار رشدونمو پیدا کرد؛ چون هدف نمرود قتل ابراهیم(ع) بود. در مورد حضرت موسی(ع) نیز اطلاعات در سطح جامعه پخش شده بود و فرعون نهایت استفاده را از این اطلاعات جهت مقاصد شوم خود برد تا از تولد موسی(ع) جلوگیری کند و اگر هم به دنیا آمد، ایشان را به قتل برساند. و همین اطلاعات راجع به حضرت عیسی(ع) وجود دارد. وقتی حضرت عیسی(ع) به دنیا می‌آیند، دشمنان قصد ایشان را داشتند؛ به این دلیل که نسبت به ایشان شناخت و اطلاعات داشتند. و عین همین اطلاعات را راجع به پیامبر اکرم(ص) داشتند؛ با این تفاوت که اطلاعات مربوط به پیامبر آخرالزمان فوران داشت. در هر نقطه‌ای که دین الهی در آنجا راه یافته بود، اطلاعات پیامبر آخرالزمان نیز رفته بود.

احتمال دارد زرتشتی که اوستای واقعی به او منسوب است، حضرت ابراهیم(ع) باشد

راجع به دین زرتشت (و یا زردشت) مطلبی قبلاً بیان شد؛ مبنی بر اینکه معلوم نیست زرتشتی که در تاریخ معرفی شده است، همان زرتشت واقعی باشد؛ احتمال دارد زرتشتی که اوستای واقعی به او منسوب است، حضرت ابراهیم(ع) بوده و کتاب اوستا هم ترجمه صُحُف ابراهیم(ع) باشد؛ چون در اوستا مطالب بلند توحیدی وجود دارد. نور و ظلمتی که در اوستا به آن اشاره شده است، در قرآن نیز وجود دارد: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۳). و همچنین آیاتی در قرآن راجع به ظلمات و شرک و طاغوت وجود دارد. آنچه در بین زرتشتیان به عنوان یزدان و اهریمن آمده و مرحوم ملاهادی سبزواری در شعرش به آن اشاره کرده است، می‌تواند واقعیت داشته باشد. مرحوم ملاهادی سبزواری می‌گوید:

الشر أعدامٌ و كم قَدْ ظَلَّ مَنْ  
يقول باليزدان ثم الأهرمن

### در این عالم یک فرماندهی خیر و یک فرماندهی شر وجود دارد

یزدان همان الله و اهرمن همان شیطان است؛ منتهی در تحریفاتی که بعداً واقع شد، به اهرمن در برابر یزدان استقلال داده شد؛ مانند شیطان پرستان امروزی که معتقدند شیطان یک نیروی در برابر خداوند است و در نبرد نهایی، شیطان پیروز می‌شود. اما آیا زرتشت یک نیروی مستقلی برای خداوند و یک نیروی مستقل دیگری برای شیطان قائل بوده است و هر کدام از یزدان و اهرمن دارای یک قدرت مستقل در برابر هم بوده‌اند و یا اینکه به معنای خدای خیر و خدای شر بوده است؛ به این معنا که کلمه «خدا» در این دو مورد به معنای فرماندهی است؟ در این عالم یک فرماندهی خیر و یک فرماندهی شر وجود دارد و این کلام، کلام صحیحی است. فرماندهی شر با طاغوت است؛ همچنانکه خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ» (۴) و در آیه قبل می‌فرماید: «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» (۵). در برابر طاغوت، الله است و تعلیمات زرتشت نیز بیانگر همین مطلب است. واژه «دیو» در فارسی همان شیطان است و دیو را در برابر فرشته به کار می‌برند: «دیو چو بیرون رود فرشته درآید». واضح اصلی، برای «دیو» قوت استقلالی قائل نبوده است؛ بلکه بعداً تحریف حاصل شده است.

### اخبار پیامبر آخرالزمان به آیین‌های زرتشت، مسیحیت و یهودی رسیده بود

بنابر این اگر زرتشت، همان حضرت ابراهیم(ع) باشد، ایشان خبر آمدن و تولد پیامبر(ص) را به اطلاع همگان رسانده‌اند؛ لذا اگر زرتشتیان به آئین حضرت ابراهیم(ع) باشند، منتظر ظهور پیامبر آخرالزمان نیز بودند. جالب این است که نه تنها اخبار پیامبر آخرالزمان، بلکه اخبار امام‌زمان(عج) نیز به آنها رسیده است. همین آیین یعنی زرتشت به هند می‌رسد و پایه مذاهب

هندو مانند اوپانیشاد می‌شود. اصل این مذاهب، اوستایی است. مسیحیت نیز وارد ایران و حتی قسمت‌هایی از هند، یونان و ترکیه می‌شود. بنابراین هرکجا که آیین مسیحیت به آنجا راه پیدا کند، اخبار پیامبر آخرالزمان نیز به آنجا راه پیدا می‌کند. اصلاً مایه امید مسیحیان واقعی، تولد و ظهور و بروز پیامبر اسلام(ص) بوده است. در کنار مسیحیت، آیین یهودیت نیز اخبار پیامبر(ص) را گسترش می‌دادند.

### چرا یهودیان اخبار مربوط به پیامبر اسلام(ص) را منتشر می‌کردند؟

یهودیان به چند دلیل، خودشان را مجبور می‌دیدند تا اخبار پیامبر اسلام(ص) را منتشر کنند:

دلیل اول اینکه مسیحیان رقیب یهودیان بودند. قبل از ظهور اسلام و پیامبر خاتم(ص) بین مسیحیان و یهودیان نبرد و جنگ وجود داشت. یهودیان از ابزاری به‌نام پیامبر آخرالزمان علیه مسیحیت استفاده می‌کردند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» (۶). پیروان تورات سعی داشتند معتقدین انجیل را شکست دهند و پیروان انجیل نیز تلاش داشتند تا پیروز شوند و هر دو در کتاب آسمانی خود نسبت به پیامبر آخرالزمان خبر داشتند و از پیامبر آخرالزمان به‌عنوان ابزار پیشرفت خود استفاده کرده و هر کدام از آنها پیامبر اسلام(ص) را از خودشان می‌دانستند. در دعوی پیروان این دو دین الهی آنچه اتفاق می‌افتد، انتشار اخبار پیامبر اسلام(ص) بود و چون با یکدیگر رقابت داشتند، هر کدام از آنها تلاش می‌کردند اطلاعات بیشتری ارائه دهند تا مردم و افراد بیشتری را به‌سمت خود جذب کنند. در این زمینه، یهودیان ماهر بودند. بنابراین یکی از عواملی که یهودیان این اخبار را انتشار می‌دادند، رقابتی بود که با مسیحیان داشتند.

دلیل دوم این بود که یهودیان در صدد جست‌وجو از پیامبر اسلام(ص) بودند تا شخص آن حضرت را پیدا کنند. آنها راه را در این می‌دیدند تا اخبار را بین مردم منتشر کنند تا در نتیجه مردم نسبت به پیامبر اسلام(ص) حساس شوند و در این صورت یک تیم اطلاعاتی گسترده‌ای برای خودشان درست کردند که در هر کوی و برزن صحبت از پیامبر اسلام(ص) بود و برای کسب اطلاع از تولد حضرت، علائم و ویژگی‌های آن حضرت را هم بیان می‌کردند. یهودیان برای اینکه بتوانند از اطلاعات مردمی استفاده کنند، مجبور بودند که اطلاعات و علائم آن حضرت را که در تورات آمده بود، برای مردم افشا سازند. همین ارائه و افشا ساختن اطلاعات، موجب انتشار اخبار می‌شود. یهودیان طبق اطلاعات خود خبر داشتند که آن حضرت در مکه متولد می‌شوند؛ لذا سعی داشتند به اهالی مکه اطلاعات بیشتری بدهند. در روایتی - اگر از لحاظ سندی صحیح باشد - بیان شده که در سالی که پیامبر(ص) در مکه به دنیا می‌آمدند، بسیاری از مردم، نام پسرشان را محمد نام نهادند تا شاید فرزندشان، همان پیامبر موعود باشد. بنابراین حضرت در یک فضای اطلاعاتی مردم متولد شدند.

نزاع یهودیان و مسیحیان در مورد انتساب پیامبر آخرالزمان (ص) به خود به این دلیل بود که هرکدام از پیروان آن دو مذهب درصدد ارائه ابزار قدرتی هستند و هردو از نام پیامبر (ص) علیه دیگری استفاده می‌کردند و هرکدام از آنها ادعا می‌کردند پیامبر آخرالزمان از آنهاست و ظهور کرده و و پیروان دین دیگر را از بین می‌برد و همدیگر را تکذیب می‌کردند.

اما واقع قضیه این است که یهودیان به واسطه انتشار اطلاعات، درصدد یافتن آن حضرت بودند تا ایشان را از بین ببرند و به‌طور کلی، مانع ولادت حضرت شوند؛ لذا باید از جایگاه تولد حضرت به‌طور دقیق آگاه می‌شدند و چون اطلاعات آنها عمومی است و اطلاعات مصداقی شخص را باید به‌طور انطباقی به دست بیاورند - برای مثال امروزه برای پیدا کردن یک سارق، باید عکس او را به مردم نشان بدهند تا بتوان او را پیدا کرد؛ و لذا به یک دستگاه اطلاعاتی وسیع نیاز است- به همین دلیل یهودیان قصد داشتند مردم را به یک دستگاه اطلاعاتی وسیع تبدیل کنند؛ لذا صفات و ویژگی‌های حضرت را بین مردم منتشر می‌کردند و به‌تبع آن، مردم حساس می‌شدند و در محله‌های خود نیز جویای آن حضرت بودند. از طرف دیگر خود مردم از هدف شخص و یا اشخاصی که این اطلاعات را منتشر می‌کردند، آگاه نبودند؛ و لذا مردم به یهودیان اطلاعات می‌دادند.

### **جست‌وجوی یکی از بزرگان یهود از فرزند تازه‌متولدشده قریش**

بر این اساس فردای شبی که حضرت به دنیا آمدند، یکی از بزرگان یهود در دارالندوه حضور پیدا کرده و می‌گوید: "هل وُلِدَ فیکم وَلَدٌ؟" یعنی کدامیک از شما صاحب پسر شدید؟ هیچ‌کدام از مشرکین قریش جواب مثبت ندادند؛ با اینکه هرکدام از آنها صاحب اطلاع هستند؛ چون وقتی بزرگ یهودیان در مکه این سؤال را از آنها می‌پرسد، هیچ‌کدام از آنها ایرادی به او نمی‌گیرند مبنی بر اینکه این چه سؤالی است که او آن را مطرح می‌کند. لذا همه اعضای دارالندوه نسبت به این سؤال آن یهودی توجیه هستند و می‌دانند که این یهودی به دنبال چه چیزی است. وقتی آنها به سؤال آن یهودی جواب منفی می‌دهند، آن یهودی می‌گوید: «إِذْنِ وَلَدٌ بِالشَّامِ»؛ یعنی پس حتما در شام به دنیا آمده است. بعد از بیان این جمله از یهودی، هیچ انکاری از طرف مشرکین دیده نمی‌شود؛ چون با اطلاعاتی که از قبل دارند، انطباق دارد. آن یهودی مطمئن است طبق اطلاعات موجود در تورات، پیامبر (ص) به دنیا آمده است. مشرکین قریش به یهودی می‌گویند: عبدالمطلب هنوز نیامده. مشرکین از یهودی می‌خواهند تا صبر کند؛ شاید عبدالمطلب از آن مولود خبری داشته باشد. اگر مشرکین قریش بی‌اطلاع بودند، آن یهودی را از دارالندوه بیرون می‌کردند؛ اما نه تنها انکاری از طرف مشرکین دیده نمی‌شود، بلکه او را همراهی می‌کنند. آنها متوجه می‌شوند عبدالمطلب صاحب نوه شده است. یهودی خواستار رؤیت نوزاد می‌شود و تمام مشرکین با او همراه می‌شوند تا این مولود مبارک را از نزدیک مشاهده کنند؛ چون همگی

صاحب اطلاع و منتظر بودند. آنها وارد خانه عبدالمطلب می‌شوند. یهودی به پیامبر(ص) نگاه می‌کند و از عبدالمطلب می‌خواهد تا پارچه روی بدن حضرت را کنار بزند. وقتی پارچه را برمی‌دارد و آن یهودی به شمایل حضرت نگاه می‌کند، متوجه می‌شود پیامبر موعود به دنیا آمده و این نوزاد همان پیامبر آخرالزمان است. ناگهان بی‌هوش می‌شود. وقتی به هوش می‌آید از او می‌پرسند، چه شده؟ او در جواب می‌گوید: پیامبر آخرالزمان همین مولود است و او همان کسی است که می‌خواهد بساط ما را جمع کند.

ممکن است اشکال شود چرا عبدالمطلب آن افراد را به خانه خود راه دادند؟ جواب این است که ایشان نمی‌توانست آن افراد را به خانه خود راه ندهد؛ چون آنان از بزرگان مکه بودند و خود عبدالمطلب نیز یکی از اعضای دارالندوه بود. اعضای دارالندوه از سران قریش بودند که در آنجا جمع شده و برای مکه تصمیم‌گیری می‌کردند.

همه آن اعضا با آن یهودی به منزل عبدالمطلب آمدند. البته عبدالمطلب از قبل همه‌چیز را می‌داند؛ منتهی باید به‌گونه‌ای رفتار نماید که گویا بی‌اطلاع است؛ چون اگر به‌نوعی رفتار کند که نسبت به همه‌چیز اطلاع دارد، اعضای دارالندوه و یهودیان به ماجرا پی می‌برند.

وقتی آن افراد از خانه عبدالمطلب بیرون رفتند، وی متوجه می‌شود که همه نسبت به تولد حضرت آگاه شدند و چیزی برای پنهان‌کاری نمانده است. یهودیان واقعا انسان‌های مرموزی هستند. اعضای دارالندوه بعد از خروج از منزل عبدالمطلب، به آن یهودی گفتند: چرا بی‌هوش شدی؟ یهودی در جواب گفت: این مولود همان کسی است که می‌خواهد بساط ما را جمع کند.

مطلبی که باید به آن توجه داشت این است که اولین باری بود که قبل از ظهور حضرت این مطلب از دهان دشمن بیرون آمد و آن یهودی دیگران را نسبت به هدف پیامبر(ص) آگاه می‌کند. بعد از بیان این جمله از یهودی مبنی بر اینکه حضرت می‌خواهند بساط آنها را جمع کنند، یکی از سران قریش گفت: اینکه این مولود، بساط شما را جمع می‌کند، چیز عالی و خوبی است و او ما را از شر شما آسوده و راحت می‌کند. این ماجرا بیانگر این است که حتی مشرکین دنبال ابزاری بودند تا به‌واسطه آن بتوانند به یهودیان زور بگویند و فخر فروشی کنند. اما آن یهودی در جواب آن مشرک گفت: خوشحال نباشید؛ چون این مولود، بساط شما را هم جمع می‌کند (۷). این یهودی در همین‌جا کلنگ خراب کردن رابطه اهل مکه با پیامبر(ص) را به زمین زد.

وقتی سران دارالندوه و یهودی از منزل عبدالمطلب بیرون رفتند، در دل عبدالمطلب هراس فوران کرد و به‌همین‌جهت این مولود مبارک را به دایه سپردند تا از چشم دشمنان به دور باشد.

**فعالیت یهودیان برای تحریک مکیان هنوز هم ادامه دارد**

جالب است دانسته شود فعالیت یهودیان برای تحریک مکیان علیه پیامبر(ص) هرگز تعطیل نشد و هنوز هم ادامه دارد؛ چون رئیس‌جمهور فعلی آمریکا (ترامپ) گفت: باید بن‌سلمان (ولی عهد عربستان) را نگه داشت؛ چون او عامل بقای اسرائیل است و اگر او سقوط کند، اسرائیل سقوط می‌کند. ترامپ مجبور است این حرف‌ها را بزند؛ همان‌طور که آن یهودی مجبور بود تا به مشرکین بگوید این مولود، بساط شما مشرکین را نیز جمع خواهد کرد. ترامپ مجبور است و باید این‌گونه حرف بزند؛ چون امروز همه غرب به‌دلیل در خطر بودن آبرویشان در جریان قتل خاشقجی (روزنامه‌نگار عربستانی) مصمم هستند تا بن‌سلمان را ساقط کنند. غربی‌ها نسبت به حقوق بشر خیلی ادعا می‌کردند و هر غلطی که می‌خواستند در کشور جمهوری اسلامی ایران انجام دهند، با خبر و خبرنگاری انجام می‌دادند و در دنیا به خبرنگار و خبرنگاری اعتبار دادند؛ اما با برملا شدن دست آنها در قضیه قتل خاشقجی، آبروی آنها بر باد رفت و درصددند تا آبروی رفته را بازگردانند و چون مشخص شد قتل این خبرنگار عربستانی به‌دست بن‌سلمان بوده است، لذا غربی‌ها برای حفظ آبروی خودشان باید ادای دلسوزان حقوق بشر را درآورده و خواستار برکناری بن‌سلمان شوند؛ اما ترامپ به آنها می‌گوید تا دست از ادا درآوردن بردارند. او می‌بیند اوضاع به‌خوبی پیش نمی‌رود و اگر بن‌سلمان برکنار شود، امنیت اسرائیل نیز در خطر قرار می‌گیرد و اگر موجودیت اسرائیل در خطر قرار گیرد، موجودیت خودشان نیز در خطر نابودی قرار خواهد گرفت.

بن‌سلمان و به‌طور کلی عربستان به‌وسیله اسرائیل نسبت به مسلمانان یمن، ایران، عراق، فلسطین، لبنان و سوریه دارای کینه است. زمانی عربستان فقط کینه ایران را در سینه داشت و می‌شد اختلاف ایران و عربستان را به اختلاف و کینه عرب و عجم توجیه کرد؛ اما امروزه عربستان با بسیاری از کشورهای عربی مسلمان کینه و اختلاف دارد.

### امی بودن پیامبر(ص) به چه معناست؟

مطلب دیگری که در مورد پیامبر(ص) مطرح می‌شود، امی بودن ایشان است. برخی امی بودن را بی‌سوادی ترجمه کردند. باید دانست پیامبر اسلام(ص) بالفعل به دنیا آمدند؛ درحالی‌که غیر معصومین بالقوه به دنیا می‌آیند. ارزش و اعتبار غیر معصومین به علم و سواد آنهاست و حال آنکه آنها زمان تولد، به تعبیر قرآن در آیه «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» (۸) هیچ نمی‌دانند. بالفعل بودن پیامبر(ص) به این معنا است که در مورد ایشان نمی‌توان گفت: ایشان بالقوه و دارای استعداد دریافت قرآن هستند و باید مراحل را طی کنند تا به فعلیت برسد. به بیانی دیگر بالفعل بودن ایشان به این معنا نیست که حضرت ابتدا باید حرف زدن را فراگیرند و کم‌کم به سن بلوغ برسند و وقتی به چهل‌سالگی رسیدند، دارای فعلیت نسبت به دریافت قرآن به‌واسطه جبرئیل می‌گردند و آن زمان جبرئیل می‌تواند آیات سوره علق را بر

ایشان بخواند و قبل از آن، حضرت فعلیت دریافت قرآن را نداشتند. پیامبر(ص) بالفعل متولد می‌شوند و به‌طور کلی انبیا و اوصیای ایشان، لحظه تولد، بالفعل پا به عرصه گیتی می‌گذارند؛ نه بالقوه. غیر معصومین هستند که بالقوه به دنیا می‌آیند و جهت به فعلیت رسیدن استعدادهایشان باید مراحل مختلفی را در زندگی طی کنند.

تردید نیست که اظهار معصومین(ع) بالقوه است، نه بالفعل؛ اما قوه اظهار آن بزرگواران بالفعل است، نه بالقوه. فعل پیامبر(ص) تبلیغ و دعوت مردم به صراط مستقیم و دین الهی است. پیامبر(ص) در همان لحظه تولد، واجد قوه دعوت هستند و می‌توانند حرف بزنند و مردم را نسبت به رسالت خود آگاه سازند و آنها را نسبت به دستورات الهی امر و نهی کنند. آنها قوه اظهار را دارا هستند؛ اما آن را اظهار نمی‌کنند تا زمانی که وقت آن فرا برسد و تا آن زمان در میان مردم مانند سایر بچه‌ها بزرگ می‌شوند. حضرت عیسی(ع) برای نجات حق، در یک مورد مأمور به اظهار شدند و بعد از آن، تا زمان موعود اظهاری نداشتند. آن زمانی که بنی‌اسرائیل قصد داشتند ایشان را در همان گهواره به قتل برسانند، برای آشکار شدن حق مبنی بر اینکه ایشان فرستاده خدا هستند، مأمور به اظهار شدند و اگر اظهار نمی‌کردند، طبق قانون آن زمان، مادر و فرزند، هردو کشته می‌شدند. مردم به حضرت مریم(س) گفتند این بچه را از کجا آورده است؟ این مولود بچه فحشا باشد، مادر و فرزند هردو کشته می‌شدند و چون ایشان مدافعی جز خداوند نداشتند، مأمور به اظهار شدند: «قال إني عبدُ الله آتاني الكتابُ و جعلني نبيا» (۹)؛ اما از آن به‌بعد کلامی بیان نفرمودند تا اینکه لحظه ظهور و بروز فرا برسد.

### اگر انبیا کمالات را دارا هستند، برای چه به دنیا می‌آیند؟

انبیا بالفعل متولد می‌شوند؛ اما ممکن است سؤال شود: حال که انبیا بالفعل هستند و همه‌چیز را بالفعل واجد هستند، برای چه به دنیا می‌آیند؟ به بیانی دیگر وقتی هدف از ورود به دنیا دریافت کمالات است و وقتی انبیا کمالات را دارا هستند، تولدشان چه توجیهی دارد؛ چون هرکس و هرچیزی که پا به این دنیا می‌گذارد، باید به کمال خود برسد و محال است موجودی در این عالم بیاید و از ابتدا تا انتهای ورودش در این دنیا یکسان باشد؛ بلکه حتما باید به کمال برسد. البته ممکن است کار را خراب کند که در این صورت مقصر خود اوست؛ ولی قانون و قاعده کلی این است که هدف از ورود به این دنیا، کسب کمال و رسیدن به کمال است. اگر پیامبر اکرم(ص) بالفعل به دنیا آمدند و همه کمالات را دارا هستند و نقطه قابل کسبی در زندگی ندارند، به دنیا آمدنشان به چه دلیل است؟

جواب این است که اگرچه پیامبر(ص) و انبیا بالفعل هستند، اما بالفعل بودنشان نسبت به غیر معصومین است؛ یعنی نسبت به خداوند متعال بالقوه هستند و کمال در وصول به خداوند است. برای تقریب به ذهن، اگر معدنی از طلا در نظر گرفته شود، عیار برخی از سنگ‌ها



برای استخراج طلا ۹۰ است؛ برخی ۲۰ و برخی کمتر است و عیار برخی از سنگ‌ها ۱۰۰ است؛ اما همین سنگی که دارای عیار ۱۰۰ است، برای تبدیل شدن به النگو و انگشتر باید مراحل را طی کند. عیار پیامبر(ص) برای وصول به حق، ۱۰۰ است؛ اما دیگران قابل مقایسه با حضرت نیستند. پیامبر(ص) نسبت به خداوند بالقوه است؛ اما نسبت به غیرمعصومین که نیازمندند، بالفعل هستند. به قول شهریار که این مطلب را راجع به حضرت امیر(ع) به نظم درآورده است:

نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت  
متحیرم چه نامم شه ملک لا فتی را با

این بیان رُوات که منسوب به علی(ع) است - مبنی بر اینکه دو مَلک از کودکی، مأمور تعلیم پیامبر(ص) بودند- مورد تردید است؛ مگر اینکه تعلیم پیامبر(ص) توسط ملائک به مراتب حرکت ایشان به سمت حق و خداوند، اشاره داشته باشد، نه حرکت پیامبر(ص) به سمت زمین؛ چون یک بحث در نفوذ شیطان در غیرمعصومین است و نفوذ شیطان در معصومین(ع) اصلاً قابل تصور نیست؛ اما بحث دیگر قرب به سوی حق است که به دلیل وجود عیار بالا در پیامبر(ص) ملائکی که متصدی تعلیم ایشان هستند، به دلیل اینکه غیرمعصومین فاقد آن عیار هستند، امکان ایجاد ارتباط آن ملائک با غیرمعصومین وجود ندارد. در غیر این صورت این روایت در راستای ادعای بی‌سوادی پیامبر(ص) جعل شده است.

حال که وجود کمالات در پیامبر(ص) هنگام تولد بالفعل موجود است، روایاتی که می‌گویند آن حضرت هنگام بعثت و نزول وحی و جبرئیل در حرا بر خواندن، ابراز عدم علم و دانستن می‌کنند، مردود است؛ چون ایشان بالفعل بودند و در مقایسه با خداوند، ایشان در عالم بالقوه هستند. بنابراین راه کمال برای همه موجودات وجود دارد تا اینکه مقام فنا در خداوند حاصل شود. مقام فنا مقامی است که انسان خودش را نمی‌بیند و همه چیز را فعل محض خداوند می‌بیند.

### آیا پیامبر اسلام(ص) لحظه تولد به رسالت خویش شهادت دادند؟

**سؤال** در مورد معصومینی مانند حضرت زهرا(س) و امام‌زمان(عج) روایت شده که لحظه تولد به نبوت پیامبر(ص) و وصایت امیرالمؤمنین(ع) شهادت دادند و امام‌زمان(عج) نیز بلافاصله بعد از تولد، آیه «و نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (۱۰) را تلاوت نمودند. آیا چنین چیزی در مورد پیامبر(ص) و نیز گزارشی مبنی بر شهادت حضرت به رسالت خودشان وجود دارد؟

**جواب** پیامبر(ص) آن لحظه حق اظهار و بروز ندارند. اقرار قلبی به توحید کفایت می‌کند و لزومی ندارد که حتماً بر زبان جاری شود.

اگر گفته شود اطرافیان باید اقرار مولود را بشنوند، باید دانست این اقرار زبانی زمانی تمام می‌شود که برای اطرافیان و محیط پیرامونی مفهوم داشته باشد. گزارش شهادت پیامبر(ص) بر رسالت و نبوت خودشان برای مسلمین دارای ارزش است؛ اما برای غیرمسلمین که اوراد و اذکار پیامبر(ص) را قبول ندارند و برای آنها نامفهوم است، ارزشی ندارد.

ممکن است گفته شود کلام و سخن گفتن حضرت لحظه تولد - مانند اینکه بسیاری از اتفاقات رخ داده است- دارای ارزش است. اما سؤال این است که وقتی حضرت متولد می‌شوند، چرا خداوند اتفاقاتی مانند خشک شدن دریاچه، فروریختن ایوان مدائن و خاموش شدن آتشکده را به وجود می‌آورد؟ این علائم از قبل به‌عنوان علامات ظهور حضرت بیان شده بود. منتظران ظهور حضرت از زمان تولد ایشان سؤال می‌کردند که در جواب به آنها گفته شد: لحظه تولد، چنین علائمی به وقوع می‌پیوندد. این علائم به این جهت بود که مردم به‌سمت حضرت کشیده شوند. اگر رسول خدا(ص) به‌محض تولد، نبوت خود را به‌شیوه لسانی ابراز کند، برای چه‌کسی هادی و هدایتگر است؟ آیا برای خدیجه(س) که آن لحظه حضور ندارند و بر دین حضرت ابراهیم(ع) هستند هدایتگر است و یا برای آمنه که خودشان مؤمنه هستند؟! آیا این ابراز لسانی برای عبدالمطلب که خود مؤمن است هدایتگر است؟! چنین ابرازی برای ابولهب و ابوجهل هدایتگر نیست؛ چون تولد ایشان از آن دو نفر و بسیاری دیگر مخفی است و اگر پیامبر(ص) در برابر افرادی مانند ابولهب ابراز و اظهار لسانی داشته باشند، همان‌دم توسط ابولهب به سحر و ساحری متهم می‌شوند.

پیامبر(ص) حین تولد، بالفعل هستند و بنابراین اظهار آن متوقف بر دستور الهی است. وقتی امام‌زمان(عج) متولد شده و آیه «و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» را تلاوت نمودند نیز بالفعل هستند. در آن لحظه حضرت مأمور تلاوت آن آیه هستند؛ همچنان‌که حضرت عیسی(ع) به اظهار و ابراز مأمور بودند؛ درحالی‌که از امام سجاد(ع) و سایر ائمه(ع) چنین چیزی نقل نشده است. پس معلوم می‌شود چنین اظهاراتی در آن مقطع زمانی لازم بوده است. برای مثال، چون حضرت زهرا(س) مأموریت و افشاگری بزرگی بر دوش ایشان گذاشته شده، لذا شخصیت ایشان باید به‌قدری جلوه‌گر و برای مردم مطرح و مهم باشد تا افرادی که اقدامات و مأموریت آن حضرت را می‌بینند، به‌دلیل آن اظهار لحظه تولد، اقدامات حضرت برایشان قابل فهم و توجیه باشد و بپذیرند. حضرت زهرا(س) در سن ۱۸ سالگی وارد مبارزه سنگین می‌شوند و کسانی که مقابل حضرت می‌ایستند، امثال ابولهب و ابوجهل نیستند؛ بلکه حضرت مقابل جریانی می‌ایستند که همگی کنار رسول خدا(ص) بودند و آن جریان در اذهان مسلمانان موجه هستند؛ بنابراین حضرت زهرا(س) نیز باید در اذهان مردم دارای یک جایگاهی باشند که در گفت‌وگوی ایشان با جریان مقابل، شخصیت حضرت برای مردم خیلی رفیع و منیع باشد. پیامبر اکرم(ص) از ناحیه یهودیان و مسیحیان شناخته‌شده هستند و آنان نسبت به وجود حضرت و مأموریت ایشان علم دارند. بحیرای راهب، بزرگ

آکادمی مسیحیان، وقتی پیامبر(ص) را در سن ۱۲ سالگی می‌بیند، به ابوطالب می‌گوید: ایشان را به شام نبرند؛ اگر دست یهودیان به این نوجوان برسد، او را به قتل می‌رسانند. کسی مانند بحیرا به علائم کودکی نیاز ندارد؛ چون او علم دارد. علائم باید مفید فایده باشد.

خلاصه اینکه انبیا، پیامبر اسلام(ص) و اوصیای حضرت نسبت به سایر مردم بالفعل به دنیا می‌آیند؛ به این معنا که آن انوار مقدس از کسی مطالبی نمی‌آموزند. قرار نیست حضرت موسی(ع) تکلم کردن را از مادرشان بیاموزد؛ ولی باید صبر کند و مانند سایر بچه‌ها به‌طور طبیعی بزرگ شود و همان مراحل را در ظاهر بگذراند و حق اظهار ندارد.

### **پیامبر اسلام(ص) در مورد نوشتن، حق اظهار پیدا نکردند؛ نه اینکه ناتوان باشند**

پیامبر(ص) لحظه تولد، استاد سخن عالم هستند؛ نه اینکه سخن گفتن را از مادر و دایه بیاموزند. بنابر این ادعای بی‌سواد پیامبر(ص) و اینکه ایشان نوشتن را نمی‌دانستند، حرف کسانی است که معتقدند پیامبر(ص) بالقوه است و باید به فعلیت برسد و ایشان بعد از طی مراحل، به فعلیت رسید، ولی در نوشتن به فعلیت نرسید! این کلام و اعتقاد مردود است؛ و لذا همان‌طور که گفته شد، پیامبر(ص) بالفعل متولد شدند و سخن گفتن و نوشتن را بالفعل دارا بودند؛ اما در مورد نوشتار حق اظهار پیدا نکردند؛ نه اینکه ناتوان باشند؛ چون عدم قدرت و توانایی بر نوشتار - و به‌طور کلی ناتوانی - نقص است؛ اما ننوشتن نقص نیست.

اشکال دیگری که در مورد بالفعل بودن پیامبر(ص) ممکن است مطرح شود، آیه «قُلْ إِنَّمَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ» (۱۱) است به این صورت که این آیه می‌گوید پیامبر(ص) نیز مانند مردم بشر است؛ و لذا لحظه تولد بالقوه است. اما جواب این است که در همان آیه به واژه «یوحی» اشاره شده است و همین کلمه بیانگر تفاوت ایشان با سایر مردم در فعلیت و عدم فعلیت است.

### **آیا علی(ع) از دستور پیامبر(ص) مبنی بر محو عبارت «رسول‌الله» تخطی نمود؟**

شبهه دیگری که مطرح است این است که در جریان صلح حدیبیه وقتی کفار به‌دلیل انکار رسالت و نبوت، خواستار محو واژه «رسول‌الله» از قرارداد شدند، پیامبر(ص) به علی(ع) دستور دادند تا آن کلمه را از قرارداد محو کنند و علی(ع) از سر دلسوزی و به‌دلیل بی‌احترامی نکردن به نام پیامبر(ص) فرمودند: من نمی‌توانم آن را پاک کنم و به‌نوعی تعارف کردند و سپس پیامبر(ص) از علی(ع) خواستند تا انگشت پیامبر(ص) را روی عنوان رسول‌الله قرار دهند تا خود حضرت آن کلمه را از قرارداد محو کنند.

اما باید دانست این شبهه نیز مردود است؛ چون عصیان علی(ع) از امر رسول خدا(ص) معنا ندارد. قائل شدن به عصیان علی(ع) از امر رسول خدا(ص) از قائل شدن به عدم توانایی پیامبر(ص) بر عدم خواندن بدتر است. امر کردن و دستور دادن پیامبر(ص) نسبت به چیزی، طبق آیه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۱۲) عین مصلحت است و تخطی و عصیان از آن به این معنا است که عاصی یا به این مصلحت عمل نمی‌کند و یا اینکه عاصی خود را از صادرکننده دستور و امر، اعلم می‌داند. باید دانست بین غیرمعصومین اگرچه امکان وجود چنین تعارضاتی وجود دارد، اما در بین معصومین این تعارضات معنا ندارد. وقتی پیامبر(ص) به علی(ع) دستور می‌دهند تا کلمه رسول‌الله را محو کنند، معنایش این است که در همان لحظه، مصلحت و صلاح همین است. اگر محو واژه رسول‌الله بی‌احترامی بود، پیامبر(ص) هرگز چنین دستوری نمی‌دادند؛ لذا این داستان نیز از جعلیات است.

در واقعه‌ای پیامبر(ص) در مکه به علی(ع) امر کردند تا پای مبارک خود را روی دوش مبارک پیامبر(ص) قرار دهند و بت‌ها را از بالا بر زمین بیاندازند. علی(ع) پای خود را روی دوش حضرت گذاشتند و به بالا رفته و بت‌ها را به پایین انداختند؛ اما بعد از إسقاط بت‌ها و موقع پایین آمدن، پای خود را روی دوش پیامبر(ص) نگذاشتند و از همان بالا به پایین پریدند. پیامبر(ص) به علی(ع) فرمودند: چرا موقع پایین آمدن پای خود را روی دوش من نگذاشتی؟ علی(ع) در جواب فرمودند: موقع بالا رفتن دستور و امر وجود داشت؛ اما موقع برگشت امر و دستوری در کار نبود و پا نهادن بر دوش شما خلاف احترام بود؛ لذا از همان بالا به پایین پریدم.

### روایاتی که ناظر به تأخیر در ابلاغ ولایت توسط پیامبر(ص) است، مردودند

این اقدام علی(ع) یک درس است؛ به این معنا که وقتی امر و دستوری وجود داشته باشد، باید امتثال امر و اطاعت کرد. براین اساس هر روایتی که بیان‌گر عصیان معصوم از اوامر و دستورات صادره از طرف پیامبر(ص) و یا امام قبلی باشد، مردود است؛ و لذا روایاتی که ناظر به تأخیر در ابلاغ ولایت و وصایت حضرت امیر(ع) توسط پیامبر(ص) است، مردودند؛ چون قبول آن روایات به معنای قبول ارتکاب عصیان از ناحیه رسول خدا(ص) خواهد بود. بیان این مطلب از این باب است که برخی آیه «بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (۱۳) را – العیاذبالله – به تأخیر ابلاغ ولایت علی(ع) توسط پیامبر(ص) حمل کردند. در بیان مراد از آیه باید دانست: خداوند قبل از روز غدیر و فرارسیدن حجة الوداع خطاب به پیامبر(ص) فرمودند: ای پیامبر! ولایت علی(ع) را ابلاغ کن؛ اما زمان آن باید برسد. وقتی پیامبر(ص) در بازگشت از حجة الوداع به منطقه غدیر رسیدند، از ناحیه خداوند به پیامبر(ص) خطاب شد: الآن زمان ابلاغ

دستور اعلام ولایت و وصایت علی(ع) است. خداوند از قبل در مورد ابلاغ ولایت علی(ع) به پیامبر(ص) وحی فرستاده بود و حضرت منتظر اعلام زمان آن از طرف خداوند هستند.

در مورد تهدید آخر آیه، یعنی عبارت «و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس» (۱۴) باید دانست: این تهدید مربوط به اهمیت مطلب است؛ نه اینکه مربوط به پیامبر(ص) باشد. این آیه مشابه آیه «و لقد أوحى إليك و إلى الذين من قبلك لئن أشركتَ لَيَحْبَطَنَّ عملك و لتكوننَّ من الخاسرين» (۱۵) است. معنای این جمله شرطیه این نیست که – نعوذ بالله- پیامبر(ص) در آستانه شرک به خداوند قرار گرفته باشند؛ بلکه در مقام بیان اهمیت مطلب است. در آیه ابلاغ ولایت هم عبارت «و الله يعصمك من الناس» ارتباطی با تأخیر در بیان ندارد.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك...» (۱۶)؛ یعنی ای پیامبر! اگر این بیان صورت نگیرد، گویا رسالت ابلاغ نشده و ناقص می‌ماند. یک سؤال مقدر بین رسول خدا(ص) و خداوند ردوبدل می‌شود که خداوند در ادامه آیه در صدد افشا کردن آن است. سؤال مقدر پیامبر(ص) این است که با وضعیت موجود، اگر این دستور ابلاغ شود، چه بر سر دین خواهد آمد؟ حضرت از شهادت خودشان هراس و ترسی ندارند و ایشان طالب شهادت در راه خداوند هستند. خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: «و الله يعصمك من الناس». «کاف» خطاب در این آیه به شخصیت حقیقی پیامبر(ص) بر نمی‌گردد؛ به شخصیت حقوقی حضرت بر می‌گردد؛ یعنی به شخص متصف به رسالت. به این معنا که هراس و ترس از این وجود دارد که اگر علی(ع) توسط پیامبر(ص) معرفی شوند، همان رسالتی که خداوند در همان آیه خطاب به پیامبر(ص) فرمودند که در صورت عدم ابلاغ، انجام نمی‌شود، از بین برود؛ نه اینکه در مورد از بین رفتن رسول(ص) هراس وجود داشته باشد. اصل هراس و ترس اشکال ندارد و حلال و جایز است؛ بلکه ممدوح است؛ مانند اینکه فرمانده به سربازان بگوید: می‌ترسم امشب دشمن حمله کند و این منطقه را بگیرد. حال اگر فردی به دلیل این ترس، نیروها را فراری بدهد، مؤاخذه می‌شود؛ اما اگر برای جلوگیری از حمله دشمن، خاکریز زده شود، آن فرمانده مورد تحسین واقع می‌شود. اگرچه هر دو، ترس است و اصل ترس اشکالی ندارد، اما مترتب ساختن اثر منفی بر ترس در باب مأموریت‌های الهی حرام است. ترس و هراس پیامبر(ص) به‌جا بود؛ ولذا خداوند در این آیه پیامبر(ص) را به‌خاطر ترس نکوهش نکرد؛ بلکه می‌فرماید: این تهدید حق است؛ اما من آن را حل می‌کنم.

### کسی ادعا نکرده پیامبر(ص) قرآن را با نگاه کردن به خطوط آن نمی‌خواند

سؤال دیگری که در این زمینه مطرح است، اینکه آیا رسول خدا(ص) نمی‌توانستند قرآن نازل شده را از روی آن بخوانند؟ از کسانی که مدعی هستند پیامبر(ص) خواندن و نوشتن را نمی‌دانستند، سؤال می‌شود: آیا پیامبر(ص) با نگاه کردن به خطوط قرآن، آن را نمی‌خواندند؟

احدی در این باره نگفته پیامبر (ص) قرآن را با نگاه کردن به خطوط آن نمی خواندند. ممکن است گفته شود پیامبر (ص) آن را از حفظ می خواندند؛ اما خداوند در سوره علق می فرماید: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (۱۷) و این دستور خداوند مبنی بر خواندن، عام است؛ چه اینکه از حفظ خوانده شود و چه اینکه از روی قرآن و با نگاه به خطوط قرآن تلاوت شود. مدعیان نقص پیامبر (ص) نسبت به خواندن و نوشتن، در مورد خواندن قرآن توسط پیامبر (ص) از روی آن ساکت اند و ادعاهای آنان فقط به مکتوبات و نامه هاست. خواندن قرآن از روی آن و نگاه به خطوط آن دارای ثواب است؛ هر چند اگر شخص حافظ قرآن باشد. ائمه (ع) قرآن را از روی آن می خواندند. آیا پیامبر (ص) چنین کاری را انجام نمی دادند؟! طبق آیه «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» (۱۸) هر چه که حضرت بیان می فرمایند، آن را قبول داشته و عامل به آن هستند.

### انبیا و اوصیا از لحظه تولد واجد کمالات اند

در ماجرای صلح حدیبیه، واژه «رسول الله» که در صلح نامه قید شده بود، در قرآن نیز این واژه مطرح شده است؛ و لذا اینکه حضرت خواندن را نمی دانستند، صحیح نیست و چون ایشان بالفعل به دنیا آمدند، هر چه کمال وجود دارد، ایشان بالفعل آن را واجد هستند؛ مانند قدرت نوشتن، خواندن، تیراندازی؛ اما ظهور و بروز ندارد. به عبارتی نباید اشکال شود که پیامبران و انبیای الهی بدون تلاش و زحمت به این مرحله رسیده اند و مراد این نیست که بعد از تلاش و کوشش انبیای الهی، آنها به درجه ای رسیده اند که بعد از رسیدن به آن درجه، با سایر مردم دارای تفاوت شدند؛ بلکه انبیای الهی از همان ابتدا نسبت به بقیه مردم تفاوت داشتند و بعد از تلاش و کوشش، به خداوند نزدیک تر شدند؛ اما نسبت به بقیه مردم، انبیای الهی از همان لحظه تولد، واجد همه کمالات بودند.

وقتی انبیای الهی آزمایش می شوند، از همان ابتدای تولد باید نسبت به این آزمایش، بالفعل واجد کمالات باشند. گوهر وجود امام حسین (ع) از همان لحظه تولد برای روزی مانند روز عاشورا ساخته شده است و در روز عاشورا ظهور و بروز پیدا می کند. بر همین اساس اگر امام حسین (ع) در همان لحظه ای که به دنیا می آیند، دارای علی اکبر (ع) و علی اصغر (ع) بودند، همان لحظه نیز آنها را به همین شکل سال ۶۱ هجری در راه خداوند اهدا می کردند و به همین گونه اتفاق می افتاد؛ نه اینکه حضرت پنجاه و هفت سال تلاش کرده و به مرتبه ای برسند تا نسبت به این مصائب وارده صبور باشند. کمال امام حسین (ع) در قرب به سوی حق است؛ یعنی آن چیزی که عقول انسان های عادی از درک آن عاجز است. در زیارت رجبیه آمده است: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلَقَكَ فَتَقُهَا وَ رَتَقُهَا بِبَيْدِكَ بَدُوَهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ» (۱۹)؛ مقامی که جبرئیل هم نمی تواند آن را درک کند: «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَأَحْتَرَقْتُ» (۲۰)؛ یعنی اگر کمی بالاتر بیایم، می سوزم و نابود می شود و به قول شاعر:

اگر یک سر مو فراتر پَرَم فروغ تجلی بسوزد پرم

اینکه انبیا و اوصیا از همان ابتدا واجد کمالات بودند، هم دلیل نقلی دارد - مانند آیه‌ای که خداوند در آن از قول حضرت عیسی(ع) می‌فرماید: «قال إني عبدُ الله آتاني الكتابَ و جعلني نبيا» (۲۱) و چون پیامبر آخر الزمان نسبت به حضرت عیسی(ع) اکمل هستند، به‌طریق‌اولی واجد این کمال‌اند- و هم دلیل عقلی دارد؛ چون اگر یک نقطه‌ضعف در انبیا و اوصیای الهی وجود داشته باشد، روی زمین و میان بشر، مورد قبول واقع نمی‌شدند. انبیا هیچ‌گونه نقصی نداشته و از همان ابتدا بالفعل متولد شدند.

(۱). نساء/۱۱۸.

(۲). انعام/۱۲۱.

(۳). نور/۳۵.

(۴). بقره/۲۵۷.

(۵). همان/۲۵۶.

(۶). اعراف/۱۵۷.

(۷). الکافی، ج ۸، صص ۳۰۰-۳۰۱.

(۸). نحل/۷۸.

(۹). مریم/۳۰.

(۱۰). قصص/۵.

(۱۱). کهف/۱۱۰.

(۱۲). نجم/۴ و ۳.

(۱۳). مائده/۶۷.

(۱۴). همان.

(۱۵). زمر/۶۵.

(۱۶). مائده/۶۷.

(۱۷). علق/۱.

(۱۸). بقره/۲۸۵.

(۱۹). مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۳.

(٢٠). بحار الأنوار، ج ١٨، ص ٣٨٢.

(٢١). مريم/٣٠.